

میدهند ، آنوقت اشخاصی که ایراد بخدایا ورنند اسرار خلقت را درك خواهند نمود . خدا جوینان اروپا و آمریکا در باب خوشبختی و بدبختی بشر کتابها نوشته و کنفرانسها میدهند و عقیده آنها اینست که اول دفعه نیست که ما با بعرضه وجود گذاشته ایم روح ما که بعد از مدتی در عالم برزخ سیر میکند دوباره در قالب دیگر دنیا میاید و در این نشئه سزای نیک و بد نشئه سابق را می بیند ، اگر نیک کردار بود خوشبخت و اگر بد کردار بود بدبخت میشود و این هم عقیده ایست که نزد متفکرین بوجود آمده و روز بروز بیشتر طرفدار پیدا میکند و عقیده بنده همانست که در قطعه ای که مطلعش اینست :

« خدا جوئی بصد افسوس و حیرت » گفته ام و آن اینست :

« تو را این جنه باشد کمتر از مور بمغز مور نبود آنهمه نور »
 « که روشن سازد ، این بیحد فضارا که تا خود پی بری ، کار خدا را »

ولی بعقیده من بهتر آنستکه بکار های خدا دست نزیم و درموقع سخت و کشمکش روزگار بگوئیم : **رضاء بقضاء الله و تسليماً لامره**
 در خانمه از در گناه ایزدی سعادت و نیکبختی همه را خواهانم .
 « پرنس ارفع »



(۱۷۶)

تهران : نظریه آقای ابوالقاسم (دبیر)

« عکس سمت راست »



اسرار خلقت ! ...

ارزمانیکه بشراز بر بریت خارج و در مراحل تمدن وارد شد و توانست اختلاف مراتب و مشارب در اطراف خود را ملاحظه کند این

سؤال را از خود نمود (من کیستم ، از کجا آمده ، بکجا میروم ، چرا من

فقیرم ، همسایه ام ثروتمند و مرفه است !؟) این پرسشها تا زگی نداشته و در هر

زمان و مکان در هر عصر و عهد مردمانی یافت شده و میشوند که منشأ این اختلاف و کشف این اسرار را جویا بوده اند ، و برخی بر اصول منطق و استدلال خواستند این مشکلات را حل و پرسشها را جواب گویند و چون هیچ دلیل و برهانی را برای این اختلافات نتوانستند پیدا کنند آنرا بقدر و قضا نسبت داده ، گفتند تقدیر چنین بود . بعضی آنرا مصلحت دانسته و گفتند آنکس که خالق کائنات است چنین مقتضی و صلاح دانسته ، ولی انسان کنجکار و متفحص باین حرفها قانع نشده و برای آنکه بتواند پی به اسرار خلقت ببرد در کشف و تفحص جدو جهد نمود .

و اگرچه بامور باطنی خلقت کاملاً نتوانسته است راهی پیدا کند اقلاً از اوضاع و احوال ظاهری آن تا اندازه ای مطامع و بعضی مشکلات را حل نموده است ! ...

در مرحله اول نظم و ترتیب در امور کونی و عوالم وجود مشاهده نمود

و دانست مهندس حقیقی با چه زیبایی و ترتیب و تناسب اجرام سماوی را برصه وجود آورده و در مدارهای خود برقرار نموده و راه نمائی و هدایت می کند که وقوع حوادث فلکی را از قبیل خسوف و کسوف و ظهور ستاره های ذوات الاذتاب که بعضی از آنها صد ها سال یکمرتبه برای ما اهالی این کره مرئی میشوند از قبل میتوان پیش بینی نمود. اوضاع و احوال عوالم وجود بقدری متین و منظم و مرتب است که در تناسب و اعتدال آن باندازه ذره ای خطا و سهو و نسیانی روی نداده و نخواهد داد؛ و از این رو واضح و هویداست که (نظم) و ترتیب یک از نوامیس غیر قابل تغییر خلقت و پیدایش است در امور حیاتی و پیدایش حیوانات و چرنده و پرنده عین همین نظم و تمشیت رعایت شده و برای هر نوع از انواع حالات و اوضاعی مقرر فرموده که درخور ادامه و بقاء حیات آن نوع است.

از نوع حیوانی انسان را برای تجلی و ظهور انوار خود برگزید تا بعدد و کمک آن نور به حیات جاوید رهبری شده و با کد همین و عرق همین به مدارج عالی و ترقی برسد و از مراحل حیوانیت خود را بتدریج بمقام ارجمند بشریت برساند، و از شرور آز و حرص و کینه و بغض که از خصائص بربریت است خود را رهانیده به صفات نیک و روش پسندیده متصف گردد. و راه کمال پوید.

در صورتیکه بر ما ثابت و مبرهن شد خالق و موجود اشیاء هر کاری را از روی عدل و انصاف بجا آورده و هیچ عملی را از روی هوا و هوس انجام نمیدهد؛ چگونه ممکنست در امور بشری تبعیض روا دارد؛ یا یکی را دچار مذلت و بدبختی نموده و دیگری را به عزت و سربلندی برساند؛ یا یکی را بانواع نعمت و خوشبها متنعم و دیگری را برای قوت یومیه محتاج سازد؟

پس معلوم میشود این اختلافات معلول علت‌هایی و تابع نوامیسی است که از روی عدل و انصاف برقرار شده و قضا و قدر را بمعنی ظاهری در آن مدخلیتی نیست.

یکی از نوامیس غیر قابل تغییر در خلقت فعل و انفعال است چنانچه در فیزیک خوانده ایم (فعل و انفعال با هم مساوی است) همین قسم در امور بشر فعل و انفعال و علت کار فرماست.

اگر کسی بخواهد پی ناسرار خلقت ببرد، باید نوامیس و قوانین خلقت را کشف کند.

در حکمت و فلسفه و معرفت الروح و یا معرفت الضمیر، این موضوع اختلاف مراتب و مشارب مورد بحث بوده و از زمانیکه بشر دارای قوه فکر و منطق شد در این رشته تفحص و کنجکاوی نمود و با تحقیق نظم و عدل در خلقت حیران بود که چگونه این معمای اختلاف مطابقت با نظم و عدل مینماید لاجرم برخی طریق غوایت و گمراهی را پیموده طبیعی و مادی شده اصلاً منکر وجود مبدء و پدید آورنده شدند و گفتند جهان و جهانیان تحت تأثیر ائتلاف «آخشیج» بوجود آمده و هیچ قوه عاقله نیست که آنها را اداره کند. بعضی اقرار بجهل خود نموده گفتند ما را چه کار که در این دریای ژرف و بیکران که هزاران غواص تناور در آن غوطه زده و بساحل آن نرسیده و دستخوش امواج حوادث شده اند خود را غرق نمائیم؟ بهتر آنکه بی کار خود رویم و اموری را که بما مربوط نیست ترك کنیم. اکثر فلاسفه و دانشمندان جهان از قرون اولی تا این زمان اقرار بجهل خود نموده

سقراط حکیم با آن مراتب عرفان در پایان زندگانی گفت: (حالادانستم

که هیچ ندانستم (شیخ حکیم ابوعلی سینا گوید :

« ای کاش بدانمی که من کیستم سرگشته در این جهان بی چیستی »

(ادیسون) مخترع شهر امریکا که در این اواخر فوت کرد گفته

است هیچ کس حتی يك صدم از يك بیلینیم حقائق را کشف ننموده .

مکتب منطقین اروپا که اعضای آن از مشاهیر علما و فلاسفه قرن اخیر

میباشند کلیه گناهان و اختلافات را بگردن بشر انداخته گویند در صورتی که

انسان دارای قوه عاقله و فکر تمیز است باید تمام بدی و پلیدی ها را از

خود دور کند ، فقر و مرض و جنایت زائیده و نتیجه اعمال انسان است و با

اختیاری که انسان در انتخاب خوب یا بد دارد و میتواند این دو را از هم

تشخیص دهد بر او لازم است بدی را ترك و خوبی را اختیار نماید .

طبقه‌ای از عرفا (ثوسوفیها) که معتقد بعقائد بودائی و بازگشت روح از

يك بدن به بدن دیگر میباشند گویند : انسان در يك عمر بذر می افشاند و کار

های بد یا خوب از او بروز میکنند در کردار و رفتار خود در آن عمر مختار

است ولی از اخذ نتیجه در عمر دیگر مجبور است مثلاً اگر در يك عمر باو

ثروت و قدرت داده شود و از آن سوء استفاده نماید در عمر دیگر او را

دچار فقر و پریشانی خواهند کرد یا اگر در يك عمر بکسی سبلی زد یا

کسی را کور کرد در عمر دیگر از او انتقام خواهند کشید و بدین طریق

او را تنبیه و مجازات خواهند کرد تا راه حقیقت را کشف نموده و خود را

از این بازگشت ها برهانند و روح مجرد و صاف بی آرایش شده و در مهد

امن نزد خالق خود بیارند . شق اخیر بنظر نگارنده از همه شقوق بعدل و

انصاف و نظمی که در عوالم وجود مشاهده میشود نزدیکتر و بیش از همه

انطباق و تناسب دارد .

« ابوالقاسم دبیر »

(۱۷۶ مکرر)

تهران : نظریه آقای دکتر رضا زاده شفق
(عکس سمت راست)

کدام راه بهتر است ؟

درباب اینکه آیا این جهان آفریننده و
گرداننده و نگهداری دارد و کارها روی شالوده‌ای
و موافق نقشه و غایتی هست یا نیست از دیر باز
در میان خرد مندان چون و چرا بوده و هر دانشمندی
غوری در این مطلب نموده است .



افسوس که نه فکر بشر توانسته است بحکم اصول عقلی به حل قطعی
این غامض کامیاب گردد و نه همیشه وقایع عالم مناسب و مطابق يك هدف
معقول جریان داشته تا از آن بوجود جهان آفرین دانای جاویدانی
پی برده شود .

در همین زمین کوچک ما گاهی در عین آسایش و فراغ خاطر
جنگها بمیان آمده و هزارها مردم را بخاك هلاك انداخته و گاهی در
حال نشاط و تندرستی ناخوشی ها و بیماری های سخت شیوع یافته و انبوهی
از مردم را بدون فرق سن و سال نابود ساخته . دروغها و خیانت ها دلپاشی
را خون و بدخواهی ها و جنایتها زندگیهائی را دیگرگون کرده . در
چهره فرسوده بشر چنانکه در تاریخ نمایان است همیشه دانه های خونین
اشك پیدا و از فضای این زمین پهناور گردان بهر گوشه که شنوائی
دارد آه و ناله و این بلند و هویدا است . تاریخ بشر يك مجموعه ستم و

ناکامی و بلا و اندوه است. آنهایی که در ژاپن یا خراسان و سلماس به يك زمین لرز که گویا نتیجه خارش و تقن گاو زمین بوده به يك چشم زدن زبر خاك و خاشاك رفته و برج و شکنج جان داده وزن و بچه و پیر و جوان و نيك و بد جمله یکسان اینگونه پایان آمدند مانند ماها بشر بودند و آرزوی حیات داشتند. آن صد هزاران نفوسی که طعمه تیغ و سنان جان ستان مغول شده با قبیح ترین حال جان سپردند مثل ما بزندگی علاقه داشتند و آنهمه زجر و مصیبت را هرگز نمی خواستند و موافق هیچ نوع عقل و قیاسهم روا نبود.

ای بسا عاشقان راستی و درستی که در رنج و اندوه مردند و بیروان خرد و دانش که در گوشه های ویران جان - پردند و از آن سوی نادرستان عمری بخوشی بسر بردند و هر دم خنده تمسخر و کوچک شماری بحال نیکان کرده و در پیش آمده های بد روزگار از قحطی و امراض و آفات بفرور تکیه بوسایل و دارائی خود زده و گفتند:

«مرا هست بط را ز طوفان چه باك؟»

پس بیجهت نیست که گویند گران بشر از روزی که یارای گفتن و نوشتن داشتند تا امروز از این ارضاع جهان سخت ناتوان ورنجیده و نالان شده و مانند شاعر جوان آقای (بهمنی) لب شکایت باز کردند.

یونانی ها که در میان آنها در همان روزگار قدیم دانشمندانی وجود داشت این درد را گوناگون بزبان و بیان آورده و بواسطه افسانه هائی مانند افسانه معروف (پرومه تئوس) آن راز را گفته اند در ایران هم از زمان ناصر خسرو و خیام تا روزگار ما این داد خواهی از کجمداری آفرینش و روش جهان معمول بوده و از آخرین سخنوران ما مرحوم غنی زاده و چند

تن دیگر و همین آقای بهمنی این درد را بالحنی دردناک ذکر کرده اند.
 از طرف دیگر کسانی که در بیان آنها دانشمندان بزرگ و رهبران
 نامی بسیار است راه دیگری را در این باب پیش گرفته و مطلب دیگری
 گفته اند: نخست آنکه بی منطقی های ظاهری گردش عالم و بیچیدگی
 های تاریخ و بدبختی های بشر را نمی توان منکر شد ولی از کجا که این
 بی نظامی مخصوص عالم ما یعنی عالم محدود بشری نباشد و آنهم در نتیجه
 قصور و غفلت و گناه خود بشر فراهم نیامده باشد بهمان طور که يك
 اختلاف در حرارت طبقات هوا اعتدال هوا را تا فرسنگها تغییر میدهد
 و يك موج بر سطح آب آرامش را تا مسافتی دورا دور بهم می زند يك
 عمل نا بجا و کار ناسزای يك بشر هم ممکن است انتظام عملهای بی شمار
 را مختل سازد و يك خیانت موجب خیانتها گردد تا چه ماند به آنکه
 هزارها بشر در عمل فاسد و خیانتها و جنایت ها شریک باشند. پس اختلال
 امور جهان انسانی و غم و درد او جمله نتیجه غفلت و بی نظامی خود اوست
 نه نتیجه کج آئین بودن فطرت. جنگها و امراض گوناگون و ستم ها و
 خرابکاریها و خدعه ها و حبه ها و دروغها و مواضع ها و ریاها و بدکاریهای
 انبای بشر است که این جهان زیبا را که ممکن بود نمونه ای از بهشت برین
 گردد و جای نشاط و آسایش و ترقی روحانی و جسمانی و سیر تکامل
 شود اینچنین ویران و پریشان ساخته اند.

ولی افسوس که این توجیه درد مارا دوا نمیکند زیرا در اینصورت
 میگوئیم: چرا بایستی بشر آزادی بر عمل فاسد داشته باشد؟ اصلا بد چرا
 در جهان خالق شود تا اولاد انسان بتواند آنرا بکار برد؟ و بقول
 ناصر خسرو اگر دایه و مشاطه این جهان خدا بوده چرا بایستی اصلا

لکه ای در صورت آفرینش پیدا گردد؟ چرا بایست شیطان آفریدن؟
 در جواب این سؤال غامض و دشوار دانشمندان چنین اندیشیده‌اند که کار
 خلقت کار حرکت و تحول و آزمایش و سیر و دور است و این سیر
 بدون عمل و عکس العمل و قوس نزول و صعود ممکن نمیشد. اگر
 پستی و بلندی نباشد آب راکد می ماند و جریان حاصل نمیشود. کار
 حیات و حرکت اینجهان از اختلاف و تضاد است اگر قطب منفی و مثبت
 نبود جریان الکتریک در رگهای جهان ممکن نبود، اگر اختلاف حرارت
 نبود سریان هوا محال بود، اگر اختلاف طبایع نبود ترکیب و تحلیل ممکن
 نمیشد، اگر سایه با روشن توام نبود نقش عالم امکان صورت پذیر نمیشد
 پس برای اینکه اصل خلقت از معنی به لفظ و از معقول به محسوس و از
 سکوت مطلق بحرکت و از حقا به ظهور و از قوه بفعل آید ناچار
 بایستی قوس نزول و قوس صعودی در کار باشد پس این حرکت
 با تمام عکس العمل ها و کج و پیچهای مدار خود در تحت نظام و هدف
 بوده و مطابق نقشه ایست، و تصور امکان چنین ترتیبی آسان است و
 آنرا می توان با تمثیل بهتر فهمید:

در رود بزرگ پهناوری که مجرا و مصب معینی دارد ممکن
 است موجهای گوناگون و کج و پیچ که حتی بر ضد مقصد جریان
 دارد پیدا گردد ولی این پیچها مانع جریان اصلی نیست و بلکه حرکت
 و وجود آنرا ثابت میکند و برای ظهور جنبش و سیر آن لازم و مفید است
 حالا اگر فکر نستوه و کنجکاو بشر با این توضیح هم آرام
 نشده و پرسد چرا برای پیدایش حرکت و ظهور فطرت و حصول
 فعلیت بایستی این ترتیب تضاد و پیچا پیچی فراهم گردد اصلا خلقت و

ظهور آنها بدین طرز جهت زومی داشت؛ گمان میکنم در جواب این سؤال است
 که موافق مدلول منظومه آقای سرهنك اخگر می توانیم بگوئیم اگر واقعاً
 بدینسان که بیان کردیم نقشه کلی و غایتی و هدفی که تمام جهان را
 فراگیرد در کار است جا دارد ما تمام کرده آنرا تفهیم و نظام اصلی
 عالم را که کره زمین ما کردی از ریگهای بیشمار ساحل اقیانوس بیکران
 آنست درست نتوانیم فراگیریم و عالمی بدان بزرگی را با دیده های
 خرد و عقل ناقص و فکر کوتاه خود در نیابیم و در گردابهای کوچک
 نا چیز بحر موج عالم که بچشم ما بزرگ دیده میشود گیر کرده از درك
 عظمت و تناسب آن در مانیم و در امور جهان طفلانه قضاوت کنیم
 و مانند آن گنجشك که گویند شبها در لانه خود روی پشت خوابیده و پا
 ها را در هوا نگه می دارد تا اگر آسمانها افتاد آن را نگه دارد و
 خرد نشود خود را و اندیشه کوچک نارس خود را میزان حقیقت قرار ندهیم
 تصور میکنم فکر عاصی و اندیشه بی آرام و خیال بی لگام
 ما با اینهمه توجیه و توضیح باز هم نتواند کاملاً قانع و مستریح گردد و جا
 دارد باز بگوید که آری ممکن است جهان نقشه ای کاملتر
 و نظامی وسیعتر و مرکب تر و ترتیبی پهناتر و مفصلتر از آن
 دارد که ما بتوانیم پی بکنه آن ببریم ولی از کجا که این چنین نقشه ای
 در واقع هست ۱۲ «ثبت العرش ثم النقش» نخست باید ثابت گردد نقشه
 و نظام و غایت و مرامی در این عالم هست آنگاه اگر وقایع و حوادثی
 را مانند جنك یا خرابی یا امراض دیدیم بگوئیم این ها موافق نظر
 محدود ما بد است ولی در نقشه کلی درست و بجاست
 بگمان من در اینموقع است که باید ببینیم کدام راه برای ما

.....

بهتر است آیا راه بد بینی و یأس یا راه امید و ایمان. اگر واقعاً اثبات بی هدف و بی نقشه و کورکورانه بودن عالم برای ما بطور قطع میسر بود راه یأس تنها راه بود و می توانستیم خویشتن را از امید های بیجا و آرزو های بی اساس آزاد داریم ولی چون بی بردن باساس جهان و نمودن نقشه یا بی نقشه گی اصلی آن بهیچوجه از عهده ما ساخته نیست و هر چه علوم عقلی و عملی ما ترقی میکند همان اندازه بهیرت و نادانی دانشمندان ما می افزاید در اینصورت جا دارد راه امید و خوش بینی را از دست ندهیم و قلب خود را از نور امید يك جهان بهتر که در وراء اینعالم ناقص هست روشن داریم و ایمان داشته باشیم که بعد از تکامل آن مرحله خواهیم رسید و در آن عالم از آلائشها شسته و پاک خواهیم بود و بمقام صفا و عشق و زندگی جاویدان خواهیم رسید و به نور رنگین بی سایه جانبخش روحانی جهان معنی را خواهیم دید و با حقیقت رو برو خواهیم شد و از کشاکش و پیچ و خم و تنگنای این جهان رها خواهیم گشت و در فراخنای آن جهان بیکران سیر معنوی خواهیم نمود و ذوق بی حدود و حفظ بی پایان خواهیم برد و به کمال مطلق که خدایتعالی باشد خواهیم رسید. اکنون که سنك بتاریکی می اندازیم و راه ظلمات می پوئیم و پایان کار را هر گز نمیدانیم چرا عاقبت را بی جهت و خیم و خلقت را بی دلیل عبث پنداریم و این فکر نستوه و آرزوی بیکران و امید کمال را که در ماهست مانند تیری که بسنك خورده سرشکسته سازیم ما راست تا آنجا که پرواز عقل و خرد افسحت است برویم و آنجا که در طریق برهان و اما ندیم و از چون و چرای خود خسته شدیم ولی هنوز بنفی یا اثبات مسائل بی بردیم چه بهتر است بشهر ایمان دست یازیم و دورتر رویم و در فضای بیکران امید پرواز نماییم پس اگر از راه عقل بیایان نرسیدیم بقیه راه را باید بنور ایمان پیمود و اینطریق بهتر از یأس بی دلیل است.

(۱۷۷)

تهران : نظریه آقای علی اکبر سلیمی
مدیر مؤسسه مری و گلهای رنگارنگ
و عضو محترم اداره کل انطباعات
« عکس سمت راست »



چگونه باید باشیم ؟ ...

آقای مطیعی مدیر روشن ضمیر نامه کانون شعراء قصد کرده اند کتابی
بنام « اسرار خلقت » نشر دهند ، چون نظریات و آراء بسیاری از اشخاص را
تهیه و در این کتاب گرد آورده اند ، در ضمن يك نسخه از رساله « بیچون
نامه اخگر » به بنده التفات فرموده و از اینجانب نیز مقاله ای در این خصوص
خواستار شده اند . با اینکه حقیر شرکت در این امر را باید افتخاری برای
خود بدانم ، ولی با قلت سرمایه علمی و نقص معلومات ادبی فقط به ملاحظه اصغای
امر ایشان و نیز برای سیاهی لشکری سطورى چند تحریر و تقدیم گردید چه
بطوریکه گفته اند :

« حکمی که از او محال باشد ، پرهیز فرموده و امر کرده کز وی بگریز »
آنگاه بیایم امر و نهی حاجز این قصه چنان بود که کجدار مریز «
بیچون نامه ، رساله ایست که در آن دو منظومه از دو شاعر معاصر درج
شده است ، منظومه اولی از آقای بهمنی شیرازی و منظومه دومی از آقای
سرهنگ اخگر میباشد .

آقای بهمنی در منظومه خود تحت عنوان «محا کمه با خدا» نسبت به شیت الهی و عالم خلقت و اسرار و اطوار وجود در مقام چون و چرا برآمده و آقای سرهنک اخگر در منظومه جوابیه خود تحت عنوان «بیچون نامه» اعتراضهای او را بمقام اولو هبت و چون و چرا های وی را بکار گاه خلقت انتقاد و باطل نموده و در این میان آقای مطبعی موقع را غنیمت شمرده و دو منظومه فوق را وسیله ای برای مقدمه یک بحث سودمند و گرفتن یک نتیجه عالی قرار داده و دانشمندان را بجر و بحث در پیرامون آن دعوت کرده اند تا از محصول این تحریرات و قضاوتها یک موضوع دقیقی که از نکات مهم فلسفی و دینی و از نظر علم الاجتماع و روانشناسی شایان اهمیت بسیاری است حلاجی گردیده و آن نکته باریک یا نقطه تاریکی که در پرده ابهام از نظرها مستور مانده است حتی الامکان بدینوسیله معلوم و روشن گردد، چه واقعا حقیقت این مسئله که آدمی باید جبری یا از نوع اختیاری باشد یا طور دیگر، از آن مسائل غامضه است که در گذشته برای جامعه ما موضوع پیچیده و مشکلی بوده و باید از لحاظ زندگانی عصر حاضر آنرا حل نموده و پرده غفلت و تردید را از چهره حقیقت بیکسوزد تا شاهد زیبایی حقیقت با روی باز آشکار شود!

آقای بهمنی در منظومه خود اینطور محاکمه را شروع مینماید:

« خداوندا! توئی بینا و آگاه ز کردار تو دارم ناله و آه »
 « جهاندارا تو اصل عدل و دادی اگر عقل و خرد دادی تو دادی »

آنگاه خدا را مسئول و محکوم میسازد که:

« در این قسمت چه حکمت بود تبعض بعضی دادی و برخی ندادی »
 بعد در مقام پرسش برآمده بازخواست مینماید که:

«چه میشد گر نبودی شام تاریک چرا باشد یکی بد دیگری نیک؟»

«تو با زیبا چرا زشت آفریدی مگر اندرز شیطان را شنیدی؟»

سپس خالق متعال را مورد اعتراض قرار میدهد که :

«خدایا جمله افعال ریائی است همانا از برای خودنمایی است؟»

و پس از ذکر این قسمت هویت خدا را انکار و او را از خلقت عالم و

عالمیان نادم دانسته اینطور خطابش میکند :

«ترا شناخت کس مخفی نماند که گشتی بعد از این خلقت پشیمان»

در پایان محاکمه ضمن اینکه خدا را مسئول و محکوم میسازد بشرح

ذیل خود را بیعقل و اراده قلمداد کرده و از جسارت و گستاخی خود پوزش

و بخشایش خواسته است :

«ندارم من ز خود عقل و اراده توئی مسئول گویم صاف و ساده»

«تو گستاخ آفریدی (بهمنی) را بیخشا گر جسارت شد زیاده»

این محاکمه با اشعار در همان نظر اول حکایت (برزگر) و (گازررا) بخاطر

میآورد که دهقان برای زراعت خود باران و کوزه گر برای خشک شدن

کوزه هایش آفتاب میخواست، یا نظایر و مصداقهای بسیاری که هر یک از

افراد بشر در آن واحد خواهشهای متضاد و امیال و آرزوهای مختلفی دارند

و همه میخواهند کلیه این خواهشها و امیال گوناگون صورت تحقق پذیرفته

و آمال و امیدهای آنها را خداوند بالتعمام برآورده نماید و اگر يك یا چند

از این آمال و امیال کمی دیرتر صورت گرفت یا عملی نگردید و هرآینه

بطوریکه دلخواه آنها بوده است مطابق مرام و موافق کام ایشان درنیامد

آنوقت، است که خدا در نظر آنها طور دیگری خواهد شد.

خالا آقای بهمنی با وجود اقرار به آگاهی و بینش آفریدگزار و با اعتراف باینکه غدل و عقل و خرد از اوست و بهر فردی عنایت فرموده است نسبت تبیض بذات بیمثالش داده و معترض است که چرا بعد از روز شنبی و یا با بودن زیبا و نیکی، زلفت و بدی وجود دارد؟ این انصاف تبیض و یا استنادها به حکیم وانا و ایزد یکتائی که تمام امور و کارهایش قرین حکمت و از روی معرفت و بر سبیل صواب است و خدائی زثوف و مهر بان میباشد و انواع نعمات و برکات را برای زندگانی بندگانش ارزانی داشته است همانا از تقصیر دانش و بینش و کمی انصاف آنهایی است که چنین نسبت ها و ناسزاها را به خالق متعال میدهند و غافلند از اینکه :

« جهان چون خط و خال و چشم و ابروست »

« سکه هر چیزی بجای خویش نیکوست »

و با استعجاب از انکار خدا که: (ترا نشناخت گس، مخفی نماناد) جوابی جامعتر از این بوسیله شاعر ارجمندی کدام است که میفرماید :

« بهر ذره بدان، روئی و راهیست بر اثبات وجود او گواهیست »
و یا بعبارت دیگر :

« برک درختان سبز در نظر هوشیار؛ هر ورقی دفترست معرفت گردکار »

بغلاوه همان اعتراف ضمنی خود ایشان بهترین دلیلی است بر اثبات ذات واجب الوجود، « که گشتی بعد از این خلقت بشیمان » و در حالی که باید موضوع این بشیمانی خلقت را از منظومه « خلقت ناقص » میرزاده عشقی و واضحترا از لامارتین شاعر فرانسوی اخذ کرده باشند (۱) برعکس خداوند

(۱) - در جلد اول دوره « گاهای رنگارنگ » تالیف اینجانب هر دو قسمت از « لامارتین »

و « عشقی » نوشته شده

متعال به صدای: « فلقد خلقنا بنی آدم فی احسن تقویم » از خلقت آدمی بر خود
میبالد و اظهار مسرت مینماید .

« هر کس شناسنده راز است و گرنه اینها همه راز است که مفهوم عوام است »
نگارنده گمان نمیکند آقای بهمنی در این منظومه محاکمه با خدا و آن

چون و چراها قصد جدی و نظر قطعی داشته بلکه حس مینماید که گفته
های زبانی و منظور همانا گله گزاری و درد دل کردن بوده ولی يك نوع
درد دل و گله گزاری خاصی که شیوه شعراء و رویه سرایندگان است و
بقول ابرج میرزا: شاعران معذور باشند ای وزیر « بحثی بر آنها وارد نیست، چه؛
شعراء زودرنج و احساساتی و دل نازک هستند و از جزئی بیش آمد ناملایم

و حادثه ناگواری که خلاف میل و مغایر ذوق و طبیعت و تربیت آنها باشد

بر آشفته میشوند و مانند نسیمی که گیاهی را حرکت بدهد متغیر و ملول شده

شکایتها آغاز و نغمه ها ساز مینمایند، مایلند که همه چیز مطابق میل و موافق

نظر و تمایل ایشان صورت گیرد، عموم از دریچه چشم آنها و طرز نگاه

آنان دنیا و مافیها را بنگرند و مانند ایشان به بینند و قضاوت و تلقی نمایند

ولی این اخلاف حکمت بالغه الهی و معرفت کامله ربانی است و عقل ناقص و

فهم نارسای ما را آن نیرو و احاطه و ادراک نیست که در برابر حکمت بالغه

الهی و عظمت و قدرت دستگناه آفرینش چون و چرا کنیم، ما ذره ای بیش

نیستیم و آن ذره ای که بحساب ناید مائیم، سراینده بزرگ و دانشمند بی ماتمندی

میفرماید :

« تا بدانجا رسید دانش من؛ که بدانم همی که نادانم »

البته ما را با این جهل و بیخردی یارای آن نخواهد بود که برای بحث در چنین قضایای مشکلی لب بر گشائیم، از حکیم عمر خیام است که میگوید:

« این دهر که بود مدتی منزل ما ناید بجز از بلا و غم حاصل ما »
 « افسوس که حل نگشت يك، مشکل ما رفتیم و هزار حسرت اندر دل ما »

و با این مراتب آیا چون و چراهای بهمنی ها درست همان موضوع قطره باران و دریا نیست؟ که:

(یکی قطره باران ز ابری چکید؛ خجل شد چو بهنای دریا بدید)
 (که جائیکه دریاست من کیستم گر او هست حتما که من نیستم)
 (چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید)

بقول مولوی علیه الرحمه؛ (اینجهان جنک است کل چون بنگری) و مصلحت حکمت الهی بر این است که دنیایی در حال جنبش و هیجان باشد و اساس خلقت و پایه حیات بشریت بر روی اصل تنازع بقاء و حرکت و قوه و کوشش قرار گرفته و تقاضای صلح و آرامش و یکسان و یکنواخت بودن امور و مخلوقات برخلاف عقل و حکمت بوده و بگفته خیام:

« از هر ذره بهر دری نمی باید تاخت با نیک و بد زمانه می باید ساخت »
 « از طاسک چرخ و کعبتین تدبیر؛ هر نقش که پیدا است همان باید ساخت »

آنهایی که عمری نزد دانش باخته و در حکمت سفته و آثاری از افکار تابناک و مراتب خردمندی خود بیاد گیار گذاشته اند پس از سالها غور و تفکر باینجا رسیده اند که:

فروتنی است دلیل رسیدگان کمال که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود

* * *

آقای بهمنی در این منظومه یا محاکمه باخدای خود به عقیده نگارنده کار

تازه‌ای ننموده و گفتار نو و برجسته‌ای بر گفته‌های دیگران نقروده است بلکه از دیر زمانی بسا شعراء و ادبای سلف اعم از گویندگان و نویسندگان شرق و غرب از این قبیل چون و چراها و شکایتها بامقام منزله الوهیت و کارگاه خلقت زیاد نموده، مهاکمه‌ها با خدا و ملائک درست کرده و دستگاہ آفرینش و جمیع کائنات را مورد سخریه و ایرادهای فراوانی قرار داده و بعبارت اخروی کفرها و ناسزاها گفته‌اند و تمام این‌چون و چراهای غیرموجه و خرده‌گیرها و گزاف‌گوئیهای بی‌مورد که بمنزله ایرادهای بنی اسرائیلی و با چون غباری است که بر دامن کبریش تشیند گردد.

«ولتر» فیلسوف و نویسنده فرانسوی از آنهاست که در این راه افراط نموده و همینطور «لامارتین» و غیره از غرب و خیلی‌ها در شرق زمانی سپهر را کجرفتار، موقعی روزگار را غدار، هنگامی چرخ را ناسازگار، وقتی گنبد دوار را کجمدار و بالا تر از همه بی‌بران و خدارا فلان و بهمان گفته‌اند، چنانکه شاعری در این زمینه گوید:

«اگر ریگی بکفش خود نداری چرا باید که شیطان آفریدن؟»
یا دیگری گوید:

«اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پرسم که این چیست و آن چون؟»
«یکی را میدهی صد گونه نعمت یکی را نان جو و آغشته در خون»
میرزاده عشقی قطعه «خلقت ناقص» خود را اینطور پایان میرساند:

«من اکر بودم بجای تو امیر کائنات
هر کسی از بهر کار دیگری مأمور بود»

«آنکه نتواند به نیکی باس هر مخلوق داد
از چه کرد این آفرینش را مگر مجبور بود؟»

از شاعر دیگری است که گوید :

(داتده چو تر کب طبايع آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست)
 (گر نيك بود خرابی از بهر چه بود گير زانکه بد آمد این صور عیب کراست)
 در برابر این اشخاص هزارها گوینده و نویسنده هست که برخلاف آنها یکی چون نظامی گنجوی با خلاص تمامی گوید :

« ای همه هستی ز تو پیدا شده مور ضعیف از تو توانا شده »

« هر چه نه گویا بتو خاموش به هر چه نه باد تو فراموش به »

و یا بزرگوار دیگری مانند فردوسی طوسی گوید :

« نیابد بدو نیز اندیشه راه کاه و برتر از نام و از جایگاه »

« به هستیش باید که خستوشوی ز گفتار بیکار یکسو شوی »

و برای اینکه درجه پرستش و مرتبه نیایش خود را کاملاً بذات باری تعالی و آفریدگار بیهمتا بشبوت برساند باز فرماید :

« نخست از جهان آفرین باد کن پرستش برین باد بنیاد کن »

از این زمره گویندگان ارجمندی بسیار هستند که هر کدام بطرزی و عبارتی خود را معبود و آفریده سپاسگزار و ثناگوی آفریدگار دانسته و بکسانی که از راه کبر و غرور و یا جهل و غفلت چنین دعوایها و چون و چراها دارند گویند :

« نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را »

یا بگفته شاعر دیگری :

« باز باید فهم و عقل بقیاس تا شود خاموش يك حکمت شناس »

از گویندگان معاصر شاعر جوان آقای رعدی آذرخشی در قطعه «حیرتینه»
خود گوید :

« می بندانم چگونه بودن باید»

عقد حیرت چنانگشودن باید ۱۲ «

(بودن بهتر و یا نبودن بهتر)

بودن باید و یا نبودن باید ! ...)

و بالاخره مطلب را اینطور پایان میرساند :

(اینهمه نادانی انده آرد و ناچار :

ژنك غم از دل؛ بعی زدودن باید)

(ور همه دانش ز آزمایش خیزد؛

زیستن؛ از بهر آزمودن باید !)

همین گویندگان جمعند در یکی از غزلیات خود گوید :

(باز آ و در آینه جان جلوه گری کن

ما را ز غم هستی بیهوده، بری کن)

(و عقل کند سر کشی و داعیه داری

زودش ادب از سبلی شوریده سری کن)

همچنین شاعری از گویندگان گذشته ابیات ذیل را می-راید :

(اگر عزت دهد رو ناز میکند

و گرنه چشم حیرت باز میکند)

(کشاند گلشنی را تا بگلشن

دواند گلخنی را تا بگلخن)

اینها چند نمونه ای از عقاید و افکار بکعبه مردمان بزرگ و افراد
برگزیده ایست که بالسنه مختلف و عبارات گوناگون مراتب عظمت، قدرت،
عدالت خدائی و نیز درجات اخلاص و بندگی و عبودیت خود را به مصدر
ذوالجلال و در ضمن نقص معرفت و وقوف خود را بآن قدرت ابدی و حکمت
بالغه نامتناهی اظهار داشته اند و هر آینه در این میان نیز کسانی یافت شوند
که دهری یا طبیعی شده، شکاک و یعقیده باشند. گستاخها و ناسزاگوئی ها
بنمایند از راه شکایت و یا در حال مستی و هجو گوئی خنرعبلات و ترهاتی

تحویل دهند ، عدل و موجبات این زیاده رویها و تجاوزات و اغلب گله گزار بها و نسبت ها و اسناد ها از فقدان ایمان و عقیده و ناشی از کدورت باطن ، نداشتن معرفت بحال کردگار ، نبودن محبتی در دل بذات پروردگار و بالاخره عدم بصیرت و دانش آنها است یا اصولا این شك و تردید ها ، خبط و خطاها و چون و چراها از ضعف ایمان و سستی عقیده و نقص دانش حقیقی و تنزل روح ابقان است .

دلتهائی که کمتر بمحبت و مهر کردگار و عشق و ذکر پروردگار ممتلی و مشغول میباشد نور حقیقت و پرتو جمال وحدت بر دلهای آنان چندان نی تابد و فریبهای شیطانی و وساوس نفسانی ضمائر آنها را تصرف نموده و هر آینه به تشکیك و شبهات سوق میدهد و گرنه اهل ایمان و سالکان راه حق سبحان در پرستش و نیایش حضرت ذوالجلال و ستایش خالق لایزال دمی غفلت نورزیده و از غضب و عذاب خداوندی همواره در خسوف بوده و برحمت و پوزش حضرتش امیدوار چنانکه پیامبران و ائمه و انبیاء و اصفیاء همیشه خوفناک و اغلب علی ابن ابی طالب (ع) غم مینموده و حضرت رسول گریه میکرده است . چه کسانی که طالب نورانیت یقین و وضوح عقاید بوده و خواسته اند که از نور معارف ربانی و ضیاء علوم حقیقی در و دیوار خانه دل متلالی گردد و پرده از پیش دیده بصیرتشان برداشته شود و بعبارت اخیری بمرتبه یقین و ایمان کامل برسند آن فقط بدلیل و برهان و جدال و کلام حاصل نشده بلکه بملازمت تقوی و پاکدامنی و باز داشتن نفس از هوا و هوس ، پاک کردن آن از صفات ذمیمه دراز کردن دست توسل بدرگاه حضرت باری و استمداد از مبادی متعالیه ؛ صورت گرفته تا آنکه نور الهی بر روزن دل آنان تابیده و حجاب از پیش دیده شان برداشته شده و با کشتی ایمان و یقین کامل بساحل رستگاری و ایمنی

رسیده در هر دو جهان رستگار و کامروا خواهند بود .
 مردم در کیفیت تصدیق و ایمان مختلفند ؛ بعضی از ایشان در وضوح یقین
 و ظهور عقاید مانند نور شمس هستند که اگر پرده برداشته شود تفاوتی در
 یقین آنها نمیکنند و برخی از ایشان پست ترند ولیکن اطمینان و سکونسی از
 برای آنها حاصل است که اصلاً اضطرابی از برایشان نیست و شبهه پیرامون
 خاطر آنان نمیگردد . بعضی دیگر از این طایفه نیز پست ترند ولیکن باز
 جزم از برای ایشان حاصل و شبهه‌ای اگر بخاطر آنان گذرد و باعث اضطرابی
 شود بدلیل و برهان آنرا دفع میکنند یا چندان التفاتی بدان نمی نمایند . ولی
 برخی میباشند که اکتفا به تصدیق ظنی یا تقلیدی میکنند و بهر شبهه‌ای متزلزل میشوند .
 حضرت امام جعفر صادق (ع) سه درجه یا طبقه برای ایمان قائل

شده‌اند و آن سه حالت این است :

بعضی تام اند و بمنتهای تمامیت رسیده‌اند ، برخی ناقص اند و نقصان آنها
 واضح و گروهی را جحد و رجحان و برتری آنها ظاهر و بدون تردید تحصیل
 جزم واجب و مجرد تصدیق ظنی که مرتبه اخیره باشد کافی نیست .
 در مقابل دو صفت ردیله جهل مرکب و حیرت همانا یقین و اقل مراتب
 آن اعتقاد جازم ثابت مطابق واقع است ، پس یقین ضد حیرت و شك است از
 آنرا که جزم در آن معتبر است و مقابل جهل مرکب است چون موافق با
 واقع در آن لازم است و مورد یقین و متعلق آن یا از لوازم و اجزای ایمان
 است مانند وجود واجب سبحانه و صفات کمالیه او و مباحث مربوط به نبوت و
 امامت و معاد یا آنرا مدخلیتی در ایمان نیست و در هر صورت مطلق علم و
 یقین خواه در امور متعلقه بدین باشد یا غیر دین باعث استکمال نفس انسانی
 و وصول به سعادات و دخول در خیل مجردات بوده و بعبارت دیگر مرتبه یقین

را اشرف فضایل و افضل کمالات و اهم اخلاق و اعظم صفات و کیمیای سعادت و معراج کرامت دانسته اند که صاحب آن مستجاب الدعوات و واجد کرامات و در جمیع مواد کاینات که از شأن مجردات است قوه تصرف بهاصل مینماید. از حضرت رسول (ص) مروی است که هیچ آدمی نیست مگر اینکه از برای او

گناهان بسیار است ولیکن هر که عقل او تام و یقین او کامل باشد معاصی باو ضرر نرساند زیرا که هر گاه گناهی کند پشیمان شود و چون استغفار نماید گناهانش آمرزیده گردد و فضیلتی از برای او باقی میماند بفرموده امام جعفر صادق (ع) : عمل اندک بادوام و یقین بهتر است در نزد خدا تا از عمل بسیار بد و بدون یقین و بسا باشد که شیطان در مقام فریب ایشان بر آید .

از برای صاحب یقین علاماتی چند است که رسیدن بمرتبه یقین با آن نشانیها شناخته میشود. اول آنکه در امور خود بغیر پروردگار التفات نکند و مقاصد و مطالب را از غیر او نیجوید ، از هر حول و قوه بجز حول و قوه

خداوندگار برکنار و هر قدرتی بجز قدرت آفریدگار در نظر او بی

اعتبار و نه کاریرا از خود بیند و نه اثری ، نه خود را منشاء امری داند و نه دیگری ، بلکه همه امور را مستند بذات مقدس او و همه احوال را منسوب بوجود اقدس او داند و چنان داند که آنچه از برای او مقدر است باو خواهد رسید ، دوم آنکه در همه اوقات در نهایت عجز و انکسار در خدمت پروردگار بوده ، خلوت خاطر را از غیر باو خالی سازد و خانه دل را از جز محبت آفریدگار پر دازد. یقین حاصل نماید باینکه اختیار هر امری در قبضه قدرت حق است و آنچه از او صادر میشود موافق عنایت و مصلحت و حکمت است ، پیوسته در حال صبر و رضا و خشنودی از قضا و از تبدلات احوال تغییری در

حال او راه نیابد. سوم آنکه مستجاب الدعوات و صاحب کرامات بوده باشد زیرا که هر قدر یقین انسان زیاد میشود جنبه تجرد او غالب میگردد. برای درك چنین فیض و رسیدن چنین مرتبت و مقامی سه مرتبه معلوم داشته اند.

مرتبه اول را علم الیقین دانسته اند و آن اول مراتب یقین است و عبارتست از اعتقاد ثابت جازم مطابق واقع و آن حاصل میشود از ترتیب مقدمات و استدلال مانند یقین کردن بوجود آتش در موضعی بمشاهده دود. مرتبه دوم را عین-الیقین گفته اند و آن عبارت است از مشاهده مطلوب و دیدن آن بچشم بصیرت و دیده باطن که روشن از دیده ظاهر است. این مرتبه یقین کردن بوجود آتش است بمعاینه دیدن آن و حاصل نمیشود مگر بر ریاضت تصفیة نفس تا اینکه تجرد تام از برای او حاصل شود. مرتبه سوم را حق الیقین نام داده اند و آن عبارت است از اینکه میان عاقل و معقول وحده معنوی ربط حقیقی حاصل شود بنحوی که عاقل ذات خود را رشحه از سحاب فیض معقول و مرتبط باو بیند و اما فانا اشراقات نوار او را بخود مشاهده نماید مانند یقین کردن بوجود آتش حصول باین مرتبه و چنین مقامی را موقوف به ریاضات و مجاهدات شاقه، قطع ریشه شهوات، اجتناب از زمام اخلاقی و زخارف دنیوی، دوری از آلابش و آرایش و بکار بستن این شعر دانسته اند که:

درره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آنست که مجنون باشی
 نتیجه اینکه با این ترتیب باید با تصفیة نفس، پاک کردن هر گونه غباری از
 چهره دل باین مقام و مرتبت عالی نائل گردید تا از صیقلی شدن آئینه جان
 مقابله میان او و عقل فعال که محل صور جمیع حقایق است دست داده و بواسطه
 برطرف شدن زنگ کدورتها آنگاه بتواند قبول صور حقایق اشیاء بنماید.

بطوریکه معلوم شده است هر نفسی بر حسب فطرت قابل معرفت حقایق عالم خلقت میباشد ولی :

اورا بچشم پاك توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماهیاره نیست چنانچه هر کسی بدنیا میآید در موقع تولد دارای فطرتی سلیم و روانی پاك است ولی والدین و پیروی از پدر و مادر و محیط و رسوم و عوارض آنها را از فطرت خود باز داشته و براههای غیر مستقیم میاندازد، و سوسه شیطان و هجوم افکار اهریمنی مانع از انعکاس صورت در آئینه قلوب بشری می گردد و در اینصورت است که درك حقایق برای او غیر مقدور است. برعکس هر قدر بتصفیه نفس، صفای باطن، تزکیه روح پردازد، علم بحقایق و اسرار، درك عظمت حضرت آفریدگار، معرفت صفات جلال و جمال پروردگار پیدا کند همانقدر نعمت، بهجت، برکت، لذت و سعادت برای او حاصل خواهد شد کسانی که این وادی را پیموده و در این راه گامهایی برداشته اند ذات خدایرا منزله از ترکیب خارجی و عقلی و بعبارت اخیری صفات او را عین ذات مقدس دانسته و مؤثر در وجود را منحصر پروردگار شناخته و واجب الوجود را اینطور در یافته اند که فاعل و منشاء اثری بغیر از او نیست و هر گاه کسی غیر از خدا دیگری را هم مصدر امری و منشاء ثربی بداند و باین عقیده در صورتیکه آن غیر را عبادت کنند شرك جلی یعنی شرك عبادت و در صورتیکه اطاعت نماید آنرا در چیزی که رضای خدا در آن نیست شرك خفی یا شرك طاعت گویند، مذهب این اشخاص را مشرك میدانند و شارع عذاب برای آنها از طرف خدا خصم داده است

باز که مراتب توحید در ذات و توحید در تأثیر و ایجاد برای آخری چهار مرتبه گفته اند. آن کسی که زبانا کلامه توحید را ادا نماید ولیکن دل از معنی